چه کسی می‌گوید نترسیدیم؟

نویسنده: طیبه تیموری‌نیا

تاریخ انتشار: 16 Khordad 2585 باستانی برابر با June 6, 2026 میلادی



ما چون قبیله‌ای سرگردان هستیم، رنج‌ها و ترس‌هایمان را از شهری به شهری و از دیاری به دیاری می‌بریم. اما آفتاب از هر سمت که بتابد، سایه‌های ما همچنان با ما هستند. هر جایی آفتاب خودش را دارد، و این‌که اینجا می‌تابد، شاهد تبهکاری‌های رخ‌داده در ایران نیست.

یک هفته از جنگ تازه گذشته بود. مامان و بابا و دخترها خانه را گذاشته بوند و رفته بودند. تهران باید خالی می‌شد. آنها به اعلان‌های پخش‌شده از رسانه‌های دشمن بیشتر اعتماد کرده بودند و تصمیم به دورشدن گرفته بودند. اخبارهای داخلی؟ راستش مهم نبود. عقل می‌گفت دور شو، اما «دورشدن» را با چه معیاری می‌توان سنجید؟

به‌قول حسن آذری:

وقتی می گوییم : "دور"

دور از کجا؟

هر کسی باید یک نفر را داشته باشد

تا فاصله‌ها را با او بسنجد...

از کجا دور شویم تا موشکی چه از جانب دشمن به عمد، چه از جانب حکومت به سهو، بر سر کسی نبارد؟

آنها به نزدیک‌ترین مأوا که رسیدند ماندند. یکدیگر را بغل کردند و خوابیدند تا بی‌خوابی چند شب پیش را جبران کنند. شب‌هایی را که با صدای تیربار تا صبح ترس‌زده و بی‌خوابشان کرده بود.

کم‌کم تماس‌های اینترنتی قطع شد. مردم صبور و نجیب، به گوشه‌ها پناه برده بودند. شبکه‌های اجتماعی خالی از صدا و

رنگ شدند. تنها صدای بی‌قراری ما دورماندگان بلند بود. به هرچه آویختیم تا روزی دستکم چند ثانیه از حالشان باخبر بمانیم.

در سرم، تصویر دود قدکشیده در آسمان است، با زیرصدای اذان. جایی وسط تهران را بمباران کرده بودند. فیلم دهشتناکش را از داخل گوشی دیدم. موذن‌زاده زیرصدای ویرانی شده بود.

چیزی باید تمام شود، اما نمی‌دانیم چه. خیابان‌ها و کوچه‌ها نقشه می‌شوند؛ و ما، هرچند معمار نیستیم، در ذهنمان خانه‌ها را دوباره می‌سازیم.

با همه‌ی ترس‌ها و اضطراب‌ها، آتشی هست که روشن مانده است: ما فقط زنده نماندیم. ما زندگی کردیم.

در این روزهای بی‌گذشت، هر لبخند، هر نگاه، هر حرکت ساده‌ی آدم‌ها سرگذشتی شد. هربار از ترس عبور می‌کنیم و هربار طعنه می‌زنیم به غول‌های بی‌شرمساری که نظاره‌گران ما شده‌اند.

و شاید این بزرگ‌ترین شجاعت باشد: چه کسی می‌گوید نترسیدیم؟ ما ترسیدیم، ولی به‌زورِ عشق زندگی کردیم.